

اسماء و صفات الهی، با رویکردی به آثار بانوی مجتهده امین اصفهانی

زهرا کاشانیها^۱

چکیده

از مسائل قابل توجهی که هم در قرآن بیان شده است و هم اهل عرفان به آن پرداخته‌اند اسماء الله است. حکیم نصرت امین اصفهانی؛ مفسر و مجتهد معاصر؛ در کتاب وزین سیر و سلوک خود و نیز در تفسیر گرانسنگ مخزن العرفان، صفحاتی چند را اختصاص به اسماء، حسنای الهی و صفات علیای حق تعالی داده که در این مقاله به بررسی آن پرداخته شده است. در قرآن کریم به خواندن اسماء الهی توصیه شده و ارباب ذکر و اصحاب توحید، خداوند سبحان را به اسماء و صفاتش می‌خوانند و به این طریق در مراحل سلوک گام برمی‌دارند. تردیدی نیست که ذکر خداوند به وسیله اسماء و صفات، یک فضیلت است و می‌تواند موجب قرب انسان به خداوند گردد. در قرآن مجید چهار آیه وجود دارد که از اسماء حسنای الهی یاد شده و آیاتی است که فقط از اسماء سخن گفته شده است. در این مقاله که به روش تحلیل محتواست به طور اسنادی ابتدا به این اسماء متعالی از کتاب بانو امین پرداخته شده و سپس نظرات بعضی از عرفا و فلاسفه و مفسران در این رابطه بیان می‌شود و در این رابطه سه سؤال مهم: مقصود از احصاء اسماء در حدیث پیامبر اکرم (ص) چیست؟ چگونه احصاء اسماء باعث دخول در بهشت می‌شود؟ به چه طریق می‌توان متخلق به اخلاق الله گردید؟ مورد پژوهش قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها:

اسماء الهی، صفات الهی، بانو امین اصفهانی، سیر و سلوک، مخزن العرفان.

پیشگفتار

بیان مسأله

در باب اسماء و صفات حق تعالی کتب، مقالات و مطالب بسیاری نگاشته شده است. علت این امر اهمیت مطلب است چرا که به دلیل بحث صفات حق تعالی، نحله‌ها به وجود آمده و دسته‌ها و گروه‌های متعدد در مورد آن اظهار نظر کرده‌اند چون معطله که شناخت و معرفت صفات حق تعالی را تعطیل و به عبارتی غیر ممکن اعلام نموده‌اند و مشبهه که بسیار در این راه به خطا رفته و اظهاراتی غیر حق نموده‌اند و صفات انسان و خدا را شبیه هم دانسته و گاهی تفاوتی بین آن قائل نشده‌اند و گروهی سخن از صفات خبریه خداوند به میان آورده‌اند و برخی از «وَادْعُوهُ بِهَا» در اسماء الهی فقط به تسبیح دست گرفتن و ذکر اسامی مقدسه الهی را بر زبان جاری نمودن بسنده کرده و از آن پا فراتر ننهاده‌اند. این در حالی است که در قرآن مجید عمل به دستورات آن‌هم با اخلاص عمل است که انسان را تا اعلی علیین اوج می‌دهد و صرف خواندن لسانی دعا و نماز و اسماء الهی مرتبه والایی نصیب انسان نمی‌گردد بلکه حضور قلب و درک و خواستن واقعی است که می‌تواند انسان را به اوج قرب برساند. ذات خداوند را به هیچ مخلوقی نمی‌توان تشبیه کرد: «أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شورا، ۱۱) از طرف دیگر، هر صفتی از صفات که انسان می‌شناسد صفت مخلوق است نه صفت خالق. پس اگر خالق نیز متصف به آن صفت شناخته شود مخلوقات با او در آن صفات شریک و شبیه شده‌اند و لذا راهی بین نفی و تعطیل و تشبیه باید انتخاب کرد. در خطبه اول نهج البلاغه امام علی(ع) جمله‌هایی دیده می‌شود که در ابتدا به نظر می‌رسد طرفداری از تعطیل و تعبد در صفات الهی می‌باشد و گویا هرگونه مداخله عقل را در ساحت صفات الهی ناروا می‌شمارد. (دشتی، ۱۳۹۴، نهج البلاغه، خطبه ۱: ۲۰)

آنچه از راهنمایی‌های پیشوایان دین استفاده می‌شود محدودیت قدرت سیر عقلانی بشر است نه ناتوانی و ممنوعیت کامل عقل بشر آن‌چنان که «معطله» ادعا می‌کنند. «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» (صبحی صالح، خطبه ۴۹، ۱۳۹۵: ۸۸) یعنی عقول را اجازت نداده که حدود صفات او را مشخص کنند اما در عین حال، آنها را از مقدار لازم منع نکرده است. پس معلوم می‌شود در عین ناتوانی عقول از وصول به کنه معرفت باری تعالی، یک «مقدار واجب» در کار

^۱- شرح اسماء، سبزواری، نجفقلی حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران و اسماء و صفات حق تبارک و تعالی، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات اهل قلم.

است که در آن مقدار نه تنها ممنوعیت نیست بلکه وجوب و لزوم تحقیق در کار است. عقول را از معرفت به مقدار ضروری خود مانع نگشته است. در جای دیگر چنین می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْاَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ الْاَلَا وَجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ فِي امْتِنَاعِهَا عَنِ الشُّبْهِ وَالشُّكْلِ بَلْ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِهِ، وَ لَمْ يَتَبَعَّضْ فِي تَجْزِئِهِ الْعَدَدَ فِي كَمَالِهِ، فَارَقَ الْأَشْيَاءَ، لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْاِمَاكِنِ وَ تَمَكَّنَ مِنْهَا، لَا عَلَى الْمُمَازَجَةِ، وَ...» (صدوق، ۱۳۷۶)

سپاس خدایی را که اوهام را عاجز کرده از این که جز وجود او را نایل شوند و عقول را مانع شده از این که ذات و حقیقت او را تصور کنند. از این جهت که از هرگونه شبه (مانند) و شکلی امتناع دارد بلکه اوست که هرگز در ذات خود، تفاوت و اختلاف پیدا نکرده (و اگر شبه و شکل داشت ذاتش با آنها و بدون آنها تفاوت می‌کرد) و پاره پاره نشده، به واسطه عروض تجزیه عددی در کمالش. از اشیاء جدایی گرفته، نه به طور اختلاف مکانی و از اشیاء متمکن شده و بر آنها تسلط یافته، نه به طور آمیزش، و آنها را دانسته، نه به واسطه آلتی که بدون آن علم میسر نشود، میان او و معلوم او علمی جز خودش نیست (ذات خودش عالم است به همه چیز). اگر گفته شود: «بود»، مرجعش این است که وجودش ازلی و غیرمسبق است (نه به معنی زمان گذشته) و اگر گفته شود: هرگز زوال نداشته، منظور، نفی عدم و نیستی از ذات او بوده (نه پیوستگی زمانی)، پس ساحت او مزه و بسی بلند است از سخن کسانی که غیر او را پرستیده و جز او خدای دیگری گرفته‌اند.

از کلمات امیرالمؤمنین علی(ع) معلوم می‌شود که «خدا» بشر را از معرفتش به کلی ممنوع نکرده است: «لَمْ يَحْجُبْهَا [العقول] عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» عقول را از معرفت به مقدار ضروری خود مانع نگشته است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْاَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ الْاَلَا وَجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ» (همان، ۷۳، ۳۲) کسی را توان آن نیست که به کنه حقیقتش برسد ولی به وجودش علم اجمالی پیدا می‌کنیم. حال که به مقدار لازم از معرفت خدای متعال بهره مندیم آیا چنین معرفتی می‌تواند معرفتی از راه استدلال باشد؟ به عبارت دیگر، آیا عقل آدمی قادر است وجود خدا را اثبات کند یا چنین علمی به خدای متعال از علومی است که انسان قادر بر استدلال آن نیست؟ از دیگر روایات و نیز سخنان مولی الموحدین چنین بر می‌آید که انسان‌ها به اندازه عقول و ظرفیت خود می‌توانند به شناخت خدا نائل شوند.

«...و دارای همه کمالاتی است که ما در عالم سراغ داریم، از قبیل حیات، قدرت، علم، شنوایی، بینایی، رزق، رحمت، عزت و امثال آن، در نتیجه او حی، قادر، عالم، سمیع و بصیر است چون اگر نباشد ناقص است حال آن که نقص در او راه ندارد. و هم‌چنین او رازق، رحیم، عزیز، محیی، ممیت،

مبدی، معید، باعث و امثال آن است زیرا که رزق، رحمت، عزت، زنده کردن، میراندن، ابداء، اعاده و برانگیختن کار اوست... این راه ساده‌ای است که ما برای اثبات اسماء و صفات خدای تعالی طی می‌کنیم». (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۳۵۰-۳۴۹)

معناشناسی

عده‌ای اسم را از سُمُو به معنی بلندی گرفته‌اند و برخی از ماده «وسم» به معنی علامت دانسته‌اند. (قیومی، ۱۴۱۴: ۲۹۰)

اسم در لغت؛ نحوین از مکتب بصره، اسم را مشتق از (سُمُو) به معنای برتری می‌دانند که در این صورت هر لفظی که دلالت بر معنایی کند آن را اسم می‌نامند و بنابر نظر مکتب کوفه، اسم از (سمه) به معنای علامت و نشانه می‌باشد بنابر نظر نحوین، زمانی که لفظ مفید معنی باشد آن را اسم می‌خوانند حال آن معنی از معانی اسمیه یا حرفیه یا فعلیه باشد فرقی نمی‌کند..
فخر رازی در شرح اسماء الله الحسنى، علم اسماء را که خداوند به آدم آموخت به معنای تعلیم همه لغات می‌داند اعم از آن که آن لغات را به معنی اسم بدانیم یا فعل و یا حرف. اسم مبین حقیقتی از ذات خداوند است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۳۹۲)

اسم در اصطلاح و عرف به معنای لفظی است که بر شخص یا شیئی دلالت می‌کند. اسم در اصطلاح اهل معرفت به معنای ذات با تعین خاص است یعنی ذاتی که صفاتی از صفات یا همه صفات او مورد نظر باشد اسم است که از مقوله لفظ نیست. چنین اسمی خود دارای اسم است و مفهوم دال بر آن را اسم اسم الاسم می‌نامند. اسماء ملفوظ غیر از نفس اسماء است. (ابن عربی، ۱۴۱۰ و سبزواری، ۱۳۷۲)

«الله» اسم خاص خداوند است که جامع همه صفات جلالی و جمالی می‌باشد و تنها بر خداوند متعال اطلاق می‌شود. به همین خاطر لفظ جلاله «الله» موصوف همه اسمای حسناى خداوند قرار می‌گیرد ولی خود، صفت هیچ اسمی واقع نمی‌شود. بر این اساس گفته می‌شود که الله اسم ذات و دیگر اسم‌های خداوند متعال نام‌های صفات او هستند. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۰۷)

«عالم» «علیم» «قادر» «مرید» و... در زمره صفات و اسمای الهی هستند. گاه نیز تفاوتی بین معنای این دو اصطلاح در نظر گرفته نمی‌شود و گاهی، مفاهیم «علم» «قدرت»، «حیات» و... از صفات خداوند و مفاهیم «عالم» «علیم» و «قدر»، «حی» و... از اسمای باری تعالی محسوب می‌شود. تنها راه عمومی شناخت خدا، معرفت اسماء و اوصاف اوست.

تعبیر اسماء و صفات خدا و مراتب آن

دو نوع تعبیر در مورد خداوند متعال به کار رفته است ۱- اسماء الهی ۲- صفات الهی

این دو تعبیر تفاوت چندانی با هم ندارد اما هرگاه معنایی از معانی که ذات خدا به آن متصّف باشد دلالت کند مانند علم، صفت است و زمانی که بر ذاتی دلالت کند که صفتی را مورد توجه قرار داده اسم می‌باشد. پس اسم بیانگر کمالات و صفاتی است که جزء ذات خداوند است مثل حیات و علم صفت است و حی و عالم اسم پس اسم از صفت مشتق شده مثل عالم که از علم گرفته شده است. (طباطبایی: ۳۵۲) از نظر اهل معرفت اسماء از مقوله لفظ نیست بلکه از سنخ وجود خارجی و عینی است. از آنجایی ذات خداوند نامتناهی است و از هرگونه ظهور و تجلی به دور بوده و غیب الغیب است گاه در رتبه متأخر متعین شود اسم نامیده می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۷۸) اسم از سنخ الفاظ است و مسما از سنخ مفاهیم و معانی. با این معیار اسم لفظی در واقع اسم الاسم است. (سبحانی، ۱۴۲۱: ۳۳ و ۳۹)

گاهی اسم در مقام ذات است و زمانی در مقام فعل. اسم اعظم خدا که همه اسماء و حسنای الهی را در بردارد وسیع ترین اسماء از نظر مرتبه است.

جایگاه و روابط اسماء در خلقت و هستی

اسماء و صفات خدا واسطه بین او و مخلوقاتش هستند و همه صفات انسان‌ها در ظلّ اسماء خدا تجلی یافته‌اند: «همه صفات موجود در وجود انسان‌ها در سایه اسماء خدا تجلی یافته‌اند به عنوان مثال: علم موجود در انسان بواسطه صفت عالمیت خدا حاصل شده و قدرت انسان در سایه قادر بودن خدا پدید آمده است». (طباطبایی: ۳۵۳)

در مذهب و شریعت، خلقت با اسم شروع می‌شود و معرفت هم به اسم منتهی می‌شود و فراتر از اسم خدا ساحتی برای ما قابل شناخت نیست.

معرفت را منتهی به اسماء، خلقت را هم شروع شده در اسماء می‌بینیم. تشریح با اسم شروع می‌شود «بسم الله الرحمن الرحیم» هم‌چنان که تکوین با اسم شروع می‌شود «اقراء باسم ربک الذی خلق» (علق، ۱) در تعلیم آدم، خواندن و نوشتن با اسم سازگار است نه با ذات که «علم آدم الاسماء» پس نخستین ساحت در خلقت و نهایی ترین ساحت در معرفت، ساحت اسماء است. ابن عربی هستی را در حضرات خمس تدوین می‌کند.

انسان در اوج گیری و تقرب به خدا، خود می‌شود اسم خدا «ما أرسلناک الا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ» اما اسماء مستأثره خدا همین ساحت ذات خداست که قابل وصف نیست مگر آن که خود وصف کند. در قرآن چنین آمده است: «تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا یَصِفُونَ» اما نفرموده است تعالی الله عما تصف نفسه. درست است که نمی‌توانیم او را وصف کنیم ولی به آنچه که او خود وصف کرده وصف می‌کنیم. «و هو الغنی الحمید»؛ «و هو حی لا یموت» «قل هو الله احد» و... او یکی است نه به معنی فاقد

صفت بلکه به معنی واجد صفت. اما صفت خارج ذاتش نیست بلکه عین ذاتش است. حال بینیم اسم چیست؟ اسم عبارت است از ذات با لحاظ کردن یک صفت.

اسم = صفت + ذات

مقتدر و قدیر و قادر = قدرت + ذات

مرید = اراده + ذات

غافر و غفار = غفران + ذات

علیم و عالم = علم + ذات

جامع جمیع این صفات، اسماء و نعوت جمالیه و جلالیه استصفاات جمالیه و جلالیه متقابلند و هر کدام مقتضی جهات متباین از یکدیگرند. هر چه که تعلق به لطف و رحمت بگیرد صفت جمال است و آنچه که مقتضی قهر قهر است صفت جلال است. اگرچه در باطن هر صفت جمالی، جلالی و در باطن هر صفت جلالی، صفت جمالی موجود است که این خود از عجایب اسرار است.» (آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۵۲)

بعضی از عرفا اسماء حق را در یک تقسیم کلی به چهار دسته قسمت کرده‌اند.

۱- اسماء الذات مثل: الله - الرب - الملك - القدوس - السلام - المؤمن - المهيمن و...

۲- امهات الاسماء مثل: الحياه - الكلام - القدره - الاراده - العلم - السمع - البصر و...

۳- اسماء الصفات مثل: الحي - الشكور - القهار - القاهر - المقتدر - القوي - القادر و...

۴- اسماء الافعال مثل: المبدئ - المعيد - الوكيل - الباعث - المجيب - الواسع - الحبيب.

«اهل عرفان به تقسیم دیگر، اسم اول و آخر و ظاهر و باطن را امهات الاسماء می‌دانند. جامع

این چهار اسم، اسم جامع است یعنی اسم الله و اسم رحمان.

جمیع اسماء حسنی و صفت اولیاء در حیطه دو اسم - الله و رحمان - واقع شده است.»

(آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۵۲ و قیصری، مقدمه شرح بر فصوص)

اسم، علامتی است که با آن مسمی تداعی می‌شود. ما به تعداد پدیده‌های عالم برای مبداء اعلا اسم داریم. هر موجودی لحاظ ذات است با تجلی یک صفت. آسمان اسم خداست چون رفعت خدا را نشان می‌دهد. انسان اسم خداست چون مظهر جامعیت اوست. این اسماء را که به کار می‌بریم این‌ها اسم الاسم هستند.

خلاصه آن‌که آفرینش مدیون اسم است. همه آفریده‌ها اسم خداوندند یعنی آفرینش، مبدی به

^۱ - فناری، حمزه، بی تا، شرح مفتاح از کتاب انشاء الدوائر، شیخ اکبر محیی الدین عربی.

نام اسم دارد. این که در قرآن کریم آمده است: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» آدم با حقیقت آفرینش که اسم است آشنا شد. منظور لفظ اسماء نیست بلکه بالاترین درجه معرفت که تعلیم اسماء است یعنی حقایق هستی را به آدم آموخت چون عالی‌ترین درجه حقیقت‌شناسی اسم‌شناسی است. کسی که اسم خدا را شناخت عالم به مجموعه عالم است. خلاصه آن که معرفت منتهی به اسم است و خلقت نیز آغاز شده از اسم می‌باشد.

برای اسماء الهی از سوی بزرگان عرفان تقسیماتی شده است.

عده‌ای گویند خداوند بی نهایت موجود و بی نهایت اسم دارد «لَا تَعْدُ وَلَا تُحْصَى». (کاشانیها،

۱۳۸۲: ۱۰۸-۱۱۵)

قیصری در تعریف عرفان می‌گوید: «عرفان عبارت است از علم به حضرت حق از حیث اسماء

و صفات و مظاهرش». (قیصری، التوحید و النبوه و الولایه)

در کتاب سیر و سلوک حکیم بزرگوار امین اصفهانی چنین آمده است: رسیدن به ذات و یافتن کنه حقیقت حق تبارک و تعالی برای احدی ممکن نیست زیرا که او محیط به همه چیز است و چون حقیقت شیء بدون احاطه به آن صورت نگیرد و لازمه شناسایی کنه ذات حق تعالی احاطه به اوست و محیط هرگز محاط نمی‌گردد پس شناختن کنه حقیقت او محال است و چگونه عاقل آرزوی وصول و رسیدن به کنه ذات را در قلب بی‌پروانه و حال آن که احاطه به ذاتی که از حیطة زمان و زمانیات و مکان و مکانیات خارج است محال به نظر می‌آید و شهپر عقل تاب پرواز به آن- جا را ندارد. (امین اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۳۰) او بعد از این مطلب به ذکر اسماء پرداخته و به روایتی از رسول خدا (ص) چنین می‌پردازد:

... به ذکر اسماء الحسنی و بیان مختصری از معانی و خواص از بعضی از آن‌ها می‌پردازیم: روایت از پیامبر اکرم (ص) است که آن بزرگوار فرمود: از برای خدای تبارک و تعالی نود و نه اسم است. کسی که احصاء نماید آن‌ها را داخل بهشت می‌گردد و... صدوق (ره) در کتاب توحید از صادق آل محمد (ع) و آن حضرت از پدران خود چنین روایت می‌نماید که پیغمبر (ص) فرمود: به درستی که از برای خداوند تبارک و تعالی نود و نه اسم است کسی که احصاء کند آن‌ها را داخل بهشت می‌شود.

بعد از ذکر اسماء متبرکه خداوند متعال؛ بانو امین خاطر نشان می‌کند که سه مطلب قابل توجه

است که باید به مطالعه کنندگان گوشزد شود:

۱- مقصود از احصاء اسماء در حدیث پیامبر (ص) چیست؟

۲- چگونه احصاء اسماء باعث دخول در بهشت می‌شود؟

۳- به چه طریق می‌توان متخلق به اخلاق الله گردید؟

مقصود از احصاء اسماء

در مورد سوال اول، ایشان در کتاب سیر و سلوک چنین نگاشته است:

« بدان که معنای احصاء نه فقط تعداد و شماره نمودن اسماء الهی نیست زیرا که تلفظ به الفاظ آن‌ها و شماره نمودن عدد آن‌ها به تنهایی باعث دخول در بهشت نمی‌شود و هم‌چنین تصور مفاهیم و فراگرفتن معنای تحت اللفظی آن مراد نیست زیرا این دو جهت اختصاص به مؤمن و موحد ندارد بلکه هر عرب بدوی معانی این الفاظ و مفاهیم آن را می‌فهمد اما تصور اجمالی و تصدیق به این که حق تعالی متّصف به صفات حسنه است و لو آن‌که فضیلتی است و به وی ایمان محقق می‌گردد. لیکن ظاهر این است که در این جا مقصود امری است فوق آن و آن شناسایی حق تعالی است به تمام مدالیل اسماء الحسنی و اوصاف جلال و جمال و چون اسم دال بر مسمی است یعنی وضع اسم برای این است که مسمی شناخته شود چنان‌چه به شنیدن اسم شخصی، فوراً آن شخص به نظر می‌آید این است که کسی را اسماء متعددی باشد و هر یک را به لحاظی بر وی اطلاق نمایند اگر در مقام معرفی او بر آیی بایستی به تمامی آن‌ها وی را معرفی کنی و گرنه او را به تمام معنی معرفی ننموده‌ای و به آن طوری که هست او را نشان نداده‌ای». (همان: ۲۶۹)

آن‌چه مسلم است این است که شمردن و به عبارتی احصاء اسماء الهی باید معنایی فوق یک مفهوم سطحی و ساده داشته باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند باور کند که صرف شمارش و خواندن اسماء الهی در بهشت برین خداوند جای بگیرد و بدون هیچ‌گونه زحمتی و فقط به صرف بر زبان آوردن این اسماء و صفات مبارک در جوار قرب الهی قرار گیرد. اگرچه باید اذعان کرد که بر زبان جاری کردن اذکار و نام‌های الهی دارای تأثیرات و خواصی است که در کتب مربوطه از آن‌ها یاد شده است و خود این بانوی عارف و آگاه از آن اسماء و صفات یادکرده و به خواص و تعدادی از آن‌ها پرداخته است.

در تفسیر گرانسنگ مخزن العرفان بعد از گذر از مقام حضرت موسی (ع) چنین می‌نویسد:

«لکن نبی خاتم (ص) به قدری در مقام معرفت و شناسایی به مقام الوهیت، کامل بود که در همان ابتداء نزول وحی به مجرد خطاب اقرأ باسم ربک (بنا بر مشهور که اول نزول وحی سوره اقرء باشد)، یا بقول دیگر که سوره مدثر یا ائیها المدثر قُم فَأَنْذِرْ و هر چه باشد او را مأمور می‌گرداند که به اسماء الحسنی و صفات علیا که دلالت بر مسمی دارد و قبلاً عارف به آن گردیده است مردم را به مقام الوهیت و وحدت آشنا گرداند. (امین اصفهانی، بی تا: ۲۳۸)

آن‌گاه که در مورد ذکر خدا صحبت می‌کند «یا ائیها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً» سخنان

مفسرین در توجیه ذکر کثیراً را چنین توضیح می‌دهد: ۱- از رسول اکرم (ص) روایت شده که مقصود از ذکر کثیر این است که در هیچ وقت خدا را فراموش نکنید. مجاهد (بنا بر این که در این حدیث؛ مقصود از ذکر کثیر توجه قلبی است که مؤمن بایستی همیشه متذکر و به یاد حق تعالی باشد زیرا که ذکر لسانی دائمی نمی‌شود. ۲- مقصود از ذکر کثیر محبت قلبی است چنانچه گفته‌اند «من احب شیئا اکثر ذکرها» نشان دوستی ذکر و بیاد بودن محبوب است زیرا که محبت نگذارد زبان از ذکر دوست و قلب از فکر او خالی ماند. ۳- مراد از ذکر کثیر تسبیح و تنزیه حق تعالی از نقایص امکانی و ستایش او است به صفات علیاء و اسماء الحسنی. ۴- مقاتل از ائمه (ع) نقل نموده که مقصود از ذکر کثیر مداومت نمودن بر تسبیحات اربع است. سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ» خطاب به پیغمبر اکرم (ص) نموده و حضرتش را به دو عمل مأمور گردانیده، یکی پروردگارت را به اسماء حسنی یاد کن و دیگر از خلق منقطع شو و پشت به خلق و رو بحق گردان شاید مقصود این باشد که اگر چه به حسب ظاهر برای تبلیغ رسالت بایستی با مردم روبرو شوی لکن در باطن و حقیقت؛ رو به حق آر و قبله حقیقی تو خدا باشد نه خلق. «وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِيْ اَسْمَائِهِ سَيِّجِرُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» شاید مقصود این که باشد که واگذارید آن‌هایی را که تعدی نمودند و بت‌های خود را به این نام‌ها می‌خوانند یا حق تعالی را وصف می‌کنند به چیزی که در خور جلال و عظمت او نیست و بر خدای تعالی نام‌هایی می‌گذارند به چیزی که جایز نیست. (همان: ۱۶۸) در کتاب توحید روایت کرده به سند خود از حضرت رضاع از پدران بزرگوارش از علی ع که فرموده: برای خدا نود و نه اسم است هر کس خدا را به آنها بخواند دعایش مستجاب می‌گردد و هر کس آنها را شماره نماید داخل بهشت می‌گردد. و به همین مضمون اخبار دیگری نیز رسیده است. (همان: ۳۳۱)

او در کتاب سیر و سلوک می‌نویسد: «ادراک کنه ذات واجب الوجود به نحو احاطه و تصور شخصیت او برای ممکن محال است لیکن تصور موجود واجب الوجودی که ازلی و ابدی و قائم به ذات و مقوم غیر باشد و به ذات خود متصف به تمام اوصاف عظمت و جلال و میرا از تمام نقائص ممکنات باشد امکان دارد بلکه نفوس قدسیه کاملین را سزاوار است که اجمالاً در آیین و وجود ممکنات مشاهده نمایند ذاتی را که جامع تمام کمالات و فوق هر کمال و بهایی است که بتوان تصور نمود و هر وقت متذکر اسمی از اسماء الحسنی شود فوراً متوجه به آن حقیقت وحدانی گردند. خلاصه چون ذات مطلق غیر متناهی الهی از جهت سعه وجود و احاطه؛ تام و فوق تمام است. لذا به هر گونه وصفی که در استعداد و فهم بشر بوده و برای انسان ممکن است توصیف و تمجید نماید آن ذات مقدس را و از طرف حق تعالی به توسط سفرای الهی موظف گشته‌ایم

که به همان اوصاف او را ستایش نماییم). (امین اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۷۰) او پس از بیان این مطلب چنین توضیح می‌دهد:

پس از این مقدمه معلوم می‌شود معنای احصاء و شمردن که پیامبر اکرم (ص) فرموده: کسی که احصا کند اسماء الحسنی را، داخل بهشت می‌گردد این است که احاطه نماید به تمام معانی آن‌ها و اجمالاً تصور نماید ذات مطلق را که مصداق تمامی این صفات و اسماء می‌باشد و کسی که به مفاهیم تمام این اسماء و اوصاف او را شناخت در معرفت؛ ناقص خواهد بود. (همان)

توضیح این‌که به نظر می‌رسد منظور از احصاء که نتیجه آن دخول در بهشت می‌باشد این است که از آن‌جایی که انسان نفخه الهی است و از این باب است که می‌تواند صبغه الهی پیدا کند. به عبارتی او کسی است که قادر است صفات الهی را در خود متجلی کند و مظهریتی برای اسماء و صفات خداوند گردد چنان‌چه انسان کامل که مظهر اتم و اکمل آن؛ رسول اکرم و ائمه اطهار(ع) می‌باشند چنین‌اند. لذا هرچه انسان بتواند بیش‌تر این اسماء و صفات را بشناسد و در خود ظهور دهد و بیش‌تر مظهر اسماء و صفات الهی شود به انسان کامل نزدیک‌تر بوده و قرب الهی را بیش‌تر درک می‌کند. به نظر نگارنده این سطور، منظور از احصاء این است اگر انسان در مراحل مختلف زندگی و در ضمن فراز و فرودهای آزمایش‌های الهی و با سعی و تلاش‌ها و ممارست و تمرین که «وَأَنْ لِّيسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم، ۳۹)؛ این اسماء و صفات حق تعالی را هرچه بیش‌تر در خود به ظهور و بروز برساند موفق‌تر و مقرب‌تر بوده و هرچه بیش‌تر خداگونه شده و صبغه معشوق ازلی در او پدیدار می‌گردد. (کاشانیها، ۱۳۸۲: ۷۲) این بانوی دانشمند به این مطلب اکتفا نکرده و برای فهم هرچه بیشتر اذهان چنین توضیح می‌دهد: گمان مکن که شناختن حق تعالی به مفاهیم اسماء و صفات شناختن کنه ذات و احاطه به حقیقت وجود احدیت است که محال بودن آن برای مخلوق به دلیل عقل و نقل مبرهن است... اگر کسی خیلی کوشش کند و خود را از ضیق انانیت نفس و قیودات طبیعی برهاند ممکن است به دلالت مفاهیم اسماء و صفات و از پس پرده آثار اجمالاً ذاتی را که متصف باشد به اوصاف جلال و جمال مشاهده نماید و این نحو شناختن معرفت به وجه است نه به کنه ذات و حقیقت. (امین اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۷۱)

در کتاب اسماء و صفات بعد از مقدمه‌ای نسبتاً مفصل چنین آمده است: «ارباب ذکر و اصحاب توحید، خداوند سبحان را به اسماء و صفاتش می‌خوانند و به این طریق در مراحل سلوک گام بر می‌دارند. تردیدی نیست که ذکر خداوند به وسیله اسماء و صفات، یک فضیلت است و می‌تواند موجب قرب انسان به خداوند گردد». (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۵: ۳۳)

چگونگی احصای اسماء الحسنی و دخول در بهشت

در مورد این که چگونه احصاء اسماء حق تعالی؛ سبب دخول به بهشت می‌گردد این بانوی فاضل چنین می‌نگارد:

نخستین چیزی که ما را به جاده هدایت رهبری می‌نماید و درب معرفت و شناسایی خدا را به روی ما می‌گشاید و صفات او را به ما نشان می‌دهند همان اسماء الحسنی است که در سوره اعراف به آن اشاره شده و می‌فرماید: « وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (اعراف: ۱۷۹) نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گیرند رها کنید. زود است که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت و همان‌طور که مشاهده می‌شود عباد خود را امر فرموده که او را به آن اسماء بخوانند. لذا اول طریق شناسایی حق تعالی این است که شخص به قدر سعه وجودی خود اسماء الحسنای خدا را بشناسد. تمیز دادن بین صفات واجب و ممکن؛ وی را میسر گردد و وقتی تمام آن‌ها را با هم جمع کرد و در تمامی آن‌ها یک حقیقت و یک مصداق را مشاهده نمود که متصف به تمام آن اوصاف و کمالات می‌باشد البته به قدر استعداد و سعه نفس؛ خدا را شناخته است و اگر همان‌طوری که امر فرموده او را به همین اسماء الحسنی بخوانیم و در اوقات شب و روز؛ روی توجه و نیازمندی به در خانه فیض و احسانش بنماییم البته به کرمش ما را قبول می‌فرماید و در جایگاه قرب خود منزل می‌دهد و در آخرت در آن ضیافت خانه بهشتی و محل کرامت ما را گرامی می‌دارد. (امین اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۷۳)

وی در پایان برای سؤال دوم این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند: خلاصه ظاهر این است که اعلی درجه بهشت جایگاه موحدی است که حق را به حق بشناسد به او نه به غیر او. چنان‌چه این حدیث در کتاب‌های حدیثی با دو سند متفاوت و اختلاف محدودی در عبارت از امیرالمؤمنین علی(ع) نقل شده است در حدیث است «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ». (کلینی، ۱۴۰۷: ۸۵) یعنی خدا را به خدا بشناسید. حضرت امیر (ع) در دعای صباح می‌گوید: « يَا مَنْ دَلَ عَلَىٰ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ » ای کسی که راهنمایی نمودی بر ذات خودت به ذات خودت.

ای آن‌که خودش راهبر بنده شده ذاتش به خودش راهنماینده شده
خورشید دلیل ذات خود هست مدام ای از تو شعاع مهر تابنده شده
(نیری، شرح دعای صباح)

ممکن است ادعا کنیم که چنین کسی مقام و مرتبه او بالاتر از آن است که بهشت حاوی او گردد بلکه او محیط و حاوی بهشت می‌باشد یعنی انسان کاملی که قوت و سعه نفس را به جایی رسانده که حق را به حق می‌شناسد و آثار جمال و جلال خدایی را در مرآت موجودات مشاهده می‌نماید چگونه ممکن است شیء محیط بر او گردد؟ بلکه او فعّال ما یشاء است یعنی به قدرت و مشیّتی که مظهر و نماینده مشیّت کامله الهی است خلاق بهشت است و بهشت در سعه نفس فعّاله او موجود است. ادنی درجه بهشتی جایگاه کسی می‌باشد که ایمان و معرفت او فقط از روی مدالیل الفاظ باشد یعنی به قدر دلالت اسماء الحسنی خدا را بشناسد و البته بین این دو مقام درجات و مراتبی است به حسب درجات ایمان و معرفت؛ هرکس در ایمان و معرفت کامل گردد و در عبودیت و بندگی ثابت قدم شود در محل کرامت گرامی است (امین اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۷۴ و ۲۷۵) ائمه اطهار(ع) در بعضی دعاها و روایات از خداوند خواسته‌اند معرفت حقیقی که همان شناخت خداوند یکتا است از طریق خود خداوند نصیب آنان گرداند. امام سجاد(ع) در دعای ابوحمزه ابراز می‌کند این خواسته به اجابت رسیده و شناخت خدا از خود خدا برای آن حضرتش حاصل شده است:

« بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ » (سیدبن طاووس، ۱۴۱۱: ۱۴۴)

برای این چهار گروه چهار مصداق مشخص دارد. جامع همه یکی است و آن این است که انسان خدا را به وسیله خدا بشناسد. خدا راهنمای انسان است و اگر خدا کسی را راهنمایی نکند نمی‌تواند خدا را بشناسد و خدا راهنمایی‌های فراوانی را اعمال کرده است و این سالک است که باید از این راه‌ها استفاده بکند و به مقصد برسد. پس همگان، همه این طوائف أربعه این جمله را می‌خوانند منتها هر کس در حد خاص خود که باید تلاش کند این سخن معصوم در حد خودش در او متجلی گردد.

هم‌چنین امام صادق(ع) در بیان شفاف و روشنی؛ راه حقیقی شناخت را فقط از طریق خود خدا می‌داند و به صراحت می‌فرماید راه‌های دیگر، آدمی را به مقصود اصلی نمی‌رساند و اگر چیزی هم به عنوان خدا در ذهنش تصور کند خدای حقیقی نیست: «أَنْمَا عَرَفَ اللَّهُ مِنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ أَنْمَا يُعْرِفُ غَيْرَهُ لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لِأَمِنْ شَيْءٍ». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱۴)

امام صادق(ع) در این حدیث به دلیل مدعای خود پرداخته و می‌فرماید چون میان خدا و مخلوقاتش وجه مشترکی نیست نمی‌توان از طریق مخلوقات به معرفت حقیقی حضرتش نائل شد. شیخ صدوق بر این نظر است که شناخت واجب الوجود از یکی از این سه راه ممکن است:

(الف) عقل: یعنی خدا را با براهین آفاقی بشناسیم.

(ب) نقل: یعنی خدا را از راه معرفی انبیا، حجج الهی و کلاً از طریق وحی بشناسیم.

(ج) نفس: یعنی خدا را از راه برهان انفسی بشناسیم.

وی پس از این تقسیم‌بندی می‌افزاید از آن‌جا که خالق عقل و نفس و هم‌چنین مبعوث‌کننده و برانگیزاننده رسول وحی، ذات الهی است پس معرفت و آگاهی حاصل شده برای انسان، حقیقتاً (و نه مجازاً) به خدا استناد داده می‌شود. (صدوق، ۱۳۹۸: ۲۹۰)

آثار متصف شدن به اسماء و تخلق به آن

مطلب سوم که در اسماء الحسنی مورد توجه این بانوی حکیم و عارف گرفته، این است که چگونه می‌توان متصف به صفات خدایی و متخلق به اخلاق الهی گردید؟ چنان‌چه حق تعالی در حدیثی قدسی امر فرموده به حضرت داود (ع) که: «تَخَلَّقْ بِأَخْلَاقِي» یعنی متخلق به اخلاق من شو. سپس بعد از ذکر مقدماتی مفید در کتاب ارزشمند سیر و سلوک چنین می‌نویسد: چگونه ممکن است ممکن متصف به صفات واجب گردد با آن که صفات حق تعالی عین ذات او و با ذات او یکی است و به هیچ وجه تعددی در کار نیست. (امین اصفهانی، ۱۳۷۵: ۲۷۵)

وی می‌افزاید: گمان مکن مقصود این است که ممکن بتواند در مقابل خالق عرض اندام کند و متصف به صفات خدایی گردد. حاشا! هرگز ممکن نیست زیرا همان‌طوری‌که حق تعالی در مقام ذات؛ بی‌مثل و بی‌همتاست در مرتبه صفات هم‌بی‌مثل و بی‌نظیر است. (کیس کَمَثَلِ شَيْءٍ) و لا يُشَبِّهُهُ شَيْئاً و لا يُشَبِّهُهُ شَيْءٍ. (همان)

ظاهراً مقصود این است که کسی قلب و دل خود را در آرایش نفسانی و کثافات طبیعی و رذائل اخلاقی و آرزو و آمال دنیوی پاک و پاکیزه نماید و خود را به اخلاق روحانیون بیاراید و با توجه کامل روی امید و نیازمندی به آن مبدأ مقدس نماید و در طریق بندگی و عبودیت ثابت قدم باشد تا آن‌که کم‌کم محل اشراق نور معرفت و محبت حق تعالی گردد و به آن قوه مغناطیسی الهی مجذوب شود و در محل قرب منزل‌گزیند. آن وقت است که اول به مشاهده و مکاشفه به بعضی صفات الهی نائل می‌گردد یعنی به علم یقین و به مشاهده عینی و با چشم بصیرت در مظاهر موجودات، صفات حق تعالی را می‌نگرد.

در احادیث صحیح رسیده که اسماء الله توفیقی است و ما را امر فرموده که آن ذات مقدس را به همان اسماء بخوانیم «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» و نام‌هایی که حکماء نسبت می‌دهند مثل این- که خالق را عِلَّت و مخلوق را معلول گویند و نیز الفاظ دیگری که بین آنان دائر است. اگر مقصود از عِلَّت و معلول همان خالق و مخلوق باشد بدون خصوصیت زائدی ظاهراً در آن اشکالی نباشد زیرا

که مقصود از اسم آن است که دلالت بر مسمی داشته باشد نه فقط الفاظ. لکن اگر خصوصیت دیگری در آن ملحوظ باشد و به آن اعتبار اسم دیگری به حساب آید درست نیست و از طرف شرع ممنوع است. بعضی دانشمندان در تفسیر خود در توجیه «سَبَّحِ اسْم» بیانی دارند که مختصری از آن را ترجمه می‌نمایم: چنین گفته در اینجا سرّ دیگری است و آن این است که در عرف متألهین تسبیح نمودن حق ذاتی را سزد یعنی کسی تواند او را ستایش نماید که مجرد باشد از ماده و عوارض و صور اجسام؛ زیرا که مبدء هر صفتی به وجه کمال بایستی در مرتبه ذات خود دارای آن مرتبه کمال و فضیلت باشد پس معنی «سَبَّحِ اسْم رَبِّک» یعنی مجرد و برهنه گردان ذات خود را از علاقه دنیا و از عوارض مادیات خالی شو تا بتوانی تقدیس نمایی و بشناسی چگونگی اسم الله و تنزیه نمایی او را از نقایص ممکنات و نیز ذهن خود را از مطالعه کاینات خالی گردان تا بتوانی ملاحظه نمایی ذات و صفات و افعال الهی را بدون آنکه او را به ممکنات تشبیه نمایی یا تعطیل نمایی صفات جلال و اوصاف جمال آن فرد بی‌همتا را و منکر گردی یا آنکه در ناموس خلقت و نظام آفرینش و نوامیس افعال و سنن الهی خدشه نمایی آری کسی که قلب و دلش آلوده به محبت دنیا گردیده و خود را به زنجیر قوای حیوانی و اخلاق سبعی و بهیمی بسته گردانیده و پابند محظوظات مادی و طبیعی باشد نمی‌تواند به درک اسماء و صفات حق تعالی نائل گردد. (امین اصفهانی، بی تا: ۹۹)

در خاتمه چنین می‌نویسد: اگر آینه دل خود را مصفا نمایی و در مقابل خورشید وجود نگه داری به قدر سعه و صفاء نفس ظهور وجود احدی و تالؤلؤ انوار صفات لاهوتی را در خود مشاهده می‌نمایی یعنی به قدر سعه وجود و صفات و کمالات خود، وجود و صفات و کمال خدا را خواهی دید. (امین اصفهانی، ۱۳۷۵: ۲۷۵)

در کتاب شریف «اربعین الهاشمیه» در ذیل حدیث چهارم، در حدیثی از امام صادق چنین آورده است: ... و کسی که اسم بدون معنا را عبادت کند کافر است و چیزی را عبادت نکرده است و کسی که اسم و معنای آن را عبادت کند دو چیز را عبادت نموده است پس موحد کسی است که فقط معنای اسم را عبادت کند. (امین اصفهانی، ۱۳۸۹: ۸۰)

با توجه به روایتی که در اصول کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که به آیه شریفه اشاره فرموده‌اند: «والله نحن اسماء الحسنی»؛ معلوم می‌گردد؛ چون این بزرگواران؛ یعنی ائمه هدی (ع) مظهر تام و تمام اوصاف و اسماء الهی‌اند و حق در وجود آنها تجلی یافته و ظهور پیدا می‌کند لذا در پیروی از آنها و عمل به دستورات ایشان که همان اوامر خداوند و رسول گرامیش (ص) است تکامل انسان و سیر صعودی او میسر می‌باشد و تخلق به اخلاق و صفات ملکوتی برای بندگان خدا زمانی محقق می‌شود که در اثر راهنمایی این بزرگان دین و پیروی از آنان که نزدیک‌ترین افراد به

خدا هستند تخلق به صفات و اخلاق الهی میسور گردد.

توضیح بیش تر این که حضرت حق که در هویت غیبیه و ذات غیبی است همه کمالات را به نحو بساطت دارا می باشد. کمالات یا صفات کمالیه حق تعالی در مقام ذات، عین ذات و عین یکدیگرند و در عین حال غیر یکدیگر هستند و کثرتی به حضرت ذات غیبی راه ندارد. در سخن علی (ع) در نهج البلاغه که می فرماید: «كَمَالُ الْاِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ..» که در خطبه اول کتاب شریف نهج البلاغه آمده است «منظور از نفی صفات از مقام ذات، نفی صفات جدا از ذات و متمایز از ذات و نفی صفاتی است که غیر از ذات و غیر یکدیگر باشند و منظور این نیست که ذات حق دارای صفات کمالیه نبوده و باید کمالات را از ذات الهی نفی نمود». (شجاعی، ۱۳۷۵: ۱۷)

تجلی ذات غیبی و به عبارتی در مقام ظهور ذات، صفات جمال و جلال جلوه گر می شود. قابل ذکر است که ظهور ذات در صفات دارای مراتب است «اسماء الحسنی» نامیده می شود که همان ظهور هویت غیبیه در مظاهر صفات کمالیه است.

«ظهور یا تجلی ذات در مظاهر و مجالی صفات، دارای مراتب است و در نتیجه، اسماء الحسنی دارای مراتب خواهد بود. اسم اعظم، اسم عام و اسم خاص، اسماء کلیه و اسماء جزئیه، اسماء جمال و اسماء جلال، اسماء ذات و اسماء فعل و نظایر این ها، به همین مراتب بر می گردد». (همان: ۱۷۵)

لذا تجلیات و جلوات ذات حق که همان هویت غیبیه است با صفات صورت می گیرد.

آن چه از خلق و ایجاد وجود دارد به اسماء و صفات الهی منتهی می شود و نیز آن چه به عود و بازگشت است نیز منتهی به اسماء و صفات حق تعالی است.

در قرآن مجید و در آیه ۲۴ سوره حشر همه عالم وجود و آن چه را که در نظام هستی وجود دارد از جلوات اسماء حسنی و صفات خداوند متعال می داند. روایات و دعاهای مأثوره نیز بیانگر همین مطالب است که «وَبِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ اُرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» (مفاتیح الجنان، دعای کمیل) و از این فراز از دعای کمیل به روشنی معلوم می گردد اسماء و صفات الهی به همه چیز احاطه داشته و همه جا را پر نموده است. لذا می توان گفت که همه عوالم وجود و آن چه در آن است، همه ظهورات و تجلیات اسماء است اگر چه حُجُب اسماء نیز می باشند. حال اگر عنایات خاص حق تعالی برای کسی باشد تجلیات انوار خداوند در مرتبه بالاتری در وجود او ظهور و بروز پیدا کرده و در این حجابها باقی نمانده و ماورای اشیاء برای او مشهود شده و اسماء و صفات حق را دیده و به عالم اسماء وارد می شود که مقام کشف خفی است. جملائی نظیر دعای امام حسین (ع) در عرفه بیانگر این مقام است: «وَأَنْتَ تَعَرَّفْتَ لِي فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتُكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ». (همان، دعای عرفه)

اسماء حسنی در مراتب مختلف، تعینات مقام احدیت ذات حق تعالی هستند. به عبارتی اولین تعین

ذات غیبی، تعین نداشتن است که همان تعین احدی و اسم «احد» است که مقام احدیت می‌باشد که هویت غیبی هم به آن اطلاق می‌شود که تعین اسمی و وصفی در مقام احدیت وجود ندارد. (تعین آن در بی تعینی است) و در مرحله اول در مجالی اسماء عام و در مراحل بعد در مجالی و مظاهر اسماء خاص جلوه می‌کند.

کشف خفی از مراتب کشف معنوی و مقام فنای سالک است که مرتبه ششم کشف بوده که با کنار رفتن حجب شهود وجه الله اتفاق می‌افتد. (شجاعی: ۱۳۷)

آیات آخر سوره حشر «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»، «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (حشر: ۲۱-۲۴) از تجلیات مقام احدیت در مظاهر مختلف سخن گفته شده است. لذا هر اسمی از اسمای حسنی و هر صفتی از صفات علیای خداوند جلوه‌ای و ظهوری است از مقام «احدیت» حق تعالی؛ اگرچه حجابی است بر آن و اگر حجاب اسماء و صفات کنار زده شود جمال احدی ظاهر و طالع می‌گردد که وصول به این مقام که «فنای در توحید»، «جمع جمع» و مقام «طمس کلی» و محو کلی است، تحقق می‌یابد که در بعضی از سخنان پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) ظهور دارد که کشف اخفی نام نهاده‌اند. باید دقت داشت که تجلیات اسماء در وجود انسان متناسب با کنار رفتن حُجب است و چنین است که با تجلی هر اسمی و هر صفتی آثار آن در انسان پیدا می‌شود.

مسئله فهم عبارات و مضامین قرآن کریم همواره مورد بحث و مناقشه جریان‌های مختلف بوده است. گروهی از فقها که به اخباریون معروف‌اند و محور سخن آنان بر پیروی بی‌چون و چرا از روایات معصومین (ع) استوار است؛ بر این عقیده‌اند که ما، سوی روایاتی که در تبیین آیات قرآن به دستمان رسیده است نمی‌توانیم از آیات قرآن به فهم صحیحی دست پیدا کنیم. اما گروهی دیگر از فقها اهمیت بیشتری به عقل داده و آن را قادر به فهم و درک آیات می‌دانند.

اما این گروه نیز قائل نیستند که عقل می‌تواند به معنای تمام آیات قرآن کریم دست یابد. چراکه در بین قرآن کریم، آیات متشابه زیادی مشاهده می‌شود که به تصریح قرآن: «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران، ۷) تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌دانند. برخی از مفسرین، حرف واو را در این آیه حرف عطف می‌دانند و برخی حرف استیناف که در صورت دوم، معنای آیه این می‌شود که حتی راسخون فی العلم که از آنها به اهل بیت (ع) تعبیر شده، نیز از تأویل آیات اطلاع نخواهند داشت هرچند احتمال نخست قوی‌تر به نظر می‌رسد.

با ذکر این مطلب، تبیین می‌شود یکی از موضوعات سنگین و دشواری که در قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته است مسئله اسمای الهی است. در آیات متعدد قرآن کریم از اسمای الهی یاد شده است: «وَكَلِمَةُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف: ۱۰۸) و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید. اما درباره این مطلب که منظور از این اسمای چیست سخنی گفته نشده. آیا منظور از اسماء الله همین الفاظی است که در آیات قرآن کریم بیان شده است مثل غفور و رحیم و رحمن و... یا این که معنایی فراتر از این الفاظ، مورد نظر قرآن است.

ملاصدرا معتقد است که در مرتبه احدیت نشانی از اسم و صفت نیست منتهی در مرتبه بعدی که مرتبه واحدیت می‌باشد اسماء و صفات الهی ظهور و بروز دارند. (شیرازی، ۱۳۶۴ و ۱۳۷۰)

به اعتقاد آیت الله جوادی آملی، مفسر قرآن کریم، این الفاظ که به عنوان اسماء الله در قرآن ذکر شده دارای مفاهیمی هستند که در حقیقت این الفاظ نشانه آن مفاهیم‌اند. مثلاً لفظ رحمن نشانه وجود مفهومی به نام رحمانیت است. خود این مفاهیم هم در عالم خارج، مصادیق و مظاهری دارند که این مفاهیم، عنوانی است برای آن مصادیق. از کامل‌ترین مصادیق اسمای الهی می‌توان به وجود مبارک اهل بیت (ع) و اولیای الهی اشاره کرد چنان‌که روایت شده: «نَحْنُ أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَىٰ». خود این مصادیق نیز نشانه و گویای وجود یک ذات هستند که این مظاهر از آن ذات صادر می‌شود. به تعبیری دقیق‌تر، اسمای الهی در حقیقت همان ذات الهی است با تعینی خاص. به عبارت دیگر، اسم عبارت است از مشاهده ذات با صفتی از صفات و تعینی از تعینات. مثلاً مشاهده اسم علیم به معنای مشاهده ذات با صفت علم است، اما در حقیقت آنچه شهود می‌شود همان تعین است گرچه این تعین به ذات حق وابسته است زیرا مشاهده ذات حق برای هیچ موجودی امکان ندارد و ما خداوند را از پس پرده اسماء می‌شناسیم. نتیجه این که الفاظی که در دعای جوشن کبیر وجود دارد در حقیقت هر کدام نشانه‌ای است از یک مفهوم در وجود پروردگار، که هر مفهوم نیز از یک مصداق در عالم خارج انتزاع می‌شود و آن مصداق هم نشانه ذات الهی است. (جوادی آملی، رساله الولایه، اسماء الله)

در کتاب شریف اربعین هاشمیه در ذیل حدیث ۲۴ در تبیین تقابل بعضی از اوصاف الهی چنین می‌نگارد: «تقابل صفات الله و اسماء حسناى او که از اوصاف کمال و نعوت جلال است موجب اختلاف آنها است. برای آن است که جمیع موجودات آثار و لوازم و مظاهر برای اسماء الله تعالی و صفاتش می‌باشد چنان‌که گفته شد که ماهیات لوازم اسماء الله تعالی هستند و در اصطلاح عرفا به اعیان ثابته نامیده می‌شوند و ظهور هر اسمی از اسماء الله سبحانه موقوف بر وجود مظهري است تا به آن ظاهر گردد و چون اسماء او سبحانه متقابل یکدیگرند مانند هادی و مضل و رحیم و قهار و

غیر ذلک، لازم است که مظاهر آنها نیز چنین باشند و الا مظاهر آنها نخواهند بود و مستلزم خلف می‌شود. (امین اصفهانی، ۱۳۸۹: ۲۴۵)

نتیجه‌گیری:

در قرآن کریم به خواندن اسماء الهی توصیه شده و ارباب ذکر و اصحاب توحید، خداوند سبحان را به اسماء و صفاتش می‌خوانند و به این طریق در مراحل سلوک گام بر می‌دارند. تردیدی نیست که ذکر خداوند به وسیله اسماء و صفات، یک فضیلت است و می‌تواند موجب قرب انسان به خداوند گردد. در قرآن مجید چهار آیه وجود دارد که از اسماء حسناى الهی یاد شده و آیاتی است که فقط از اسماء سخن گفته شده است. در مذهب و شریعت، خلقت با اسم شروع می‌شود و معرفت هم به اسم منتهی می‌شود و فراتر از اسم خدا ساحتی برای ما قابل شناخت نیست. معرفت را منتهی به اسماء و خلقت هم شروع شده با اسماء است. بعد از ذکر اسماء متبرکة خداوند متعال؛ بانو امین خاطر نشان می‌کند که سه پرسش باید پاسخ داده شود: ۱- مقصود از احصاء اسماء در حدیث پیامبر (ص) چیست؟ ۲- چگونه احصاء اسماء باعث دخول در بهشت می‌شود؟ ۳- به چه طریق می‌توان متخلق به اخلاق الله گردید؟ اول طریق شناسایی حق تعالی این است که شخص به قدر سعه و جودی خود اسماء الحسنای خدا را بشناسد. تمیز دادن بین صفات واجب و ممکن؛ وی را میسر گردد و وقتی تمام آنها را با هم جمع کرد همان‌طوری که امر فرموده او را به همین اسماء الحسنی بخواند و در اوقات شب و روز؛ روی توجه و نیازمندی به در خانه فیض و احسانش بنماید تا در جایگاه قرب خداوند منزل گیرد. معنای احصاء فقط تعداد و شماره نمودن اسماء الهی نیست و لو آن‌که فضیلتی است و به وی ایمان محقق می‌گردد. لیکن ظاهر این است شناسایی حق تعالی به تمام مدالیل اسماء الحسنی و اوصاف جلال و جمال انجام پذیرد. در مورد تخلق به اخلاق الله چنین گفته است که اگر آینه دل خود را مصفاً نمایی و در مقابل خورشید وجود نگه داری؛ به قدر سعه و صفاء نفس ظهور وجود احدی و تالآتو انوار صفات لاهوتی را در خود مشاهده می‌نمایی یعنی به قدر سعه وجود و صفات و کمالات خود، وجود صفات کمال خدا را خواهی دید.

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه (دستی و صبحی صالح).
- ۳- آشتیانی، جلال الدین، (۱۳۷۵)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تهران: مرکز انتشارات و تبلیغات اسلامی، چ ۴.
- ۴- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۱)، اسماء و صفات حق تبارک و تعالی، تهران: انتشارات اهل قلم.
- ۵- ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۱۱)، مهج الدعوات و منهج العبادات، چ ۱، قم: دارالذخائر.
- ۶- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۹۲-۱۴۱۰)، الفتوحات المکیه، به کوشش: عثمان یحیی، قاهره.
- ۷- امین اصفهانی، نصرت، (۱۳۷۵)، سیر و سلوک، اصفهان: انتشارات گلبهاران.
- ۸- -----، (۱۳۸۹)، اربعین الهاشمیه، ترجمه علویه همایونی، اصفهان: انتشارات گلبهار.
- ۹- -----، (بی تا)، مخزن العرفان، اصفهان: انتشارات نشاط.
- ۱۰- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۱)، تسنیم، قم: موسسه نشر اسراء چاپ سوم.
- ۱۱- سبحانی، جعفر، (۱۴۲۱)، مفاهیم قرآن، قم: مؤسسه نشر امام صادق.
- ۱۲- سبزواری، ملاهادی، (۱۳۷۲)، شرح الاسماء، به کوشش: نجفقلی حبیبی، تهران.
- ۱۳- شجاعی، محمد، (۱۳۷۵)، مقالات، ج ۱، تهران: انتشارات سروش، چاپ ۳.
- ۱۴- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۴)، المظاهر الالهیه، ترجمه، سید حمید طیبیان، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- -----، (۱۳۷۰)، شرح اصول کافی، کتاب التوحید، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۶- صدوق، محمد بن علی، (۱۳۷۶)، امالی، ترجمه: محمدباقر کمره ای، تهران: کتابچی.
- ۱۷- -----، (۱۳۹۸)، التوحید، چ ۱، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۸- طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۸۵)، المیزان، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ المیزان، ج ۸.
- ۱۹- فناری، حمزه، (بی تا)، شرح مفتاح از کتاب انشاء الدوائر، شیخ اکبر محیی الدین عربی.
- ۲۰- قیصری، محمد داوود، التوحید و النبوه و الولایه؛ با تصحیح: جلال الدین آشتیانی.
- ۲۱- قیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴)، مصباح المنیر، قم: دارالهجرت، چاپ ۲، ص ۲۹۰.
- ۲۲- کاشانیها، زهرا، (۱۳۸۲)، بانو امین اصفهانی، تهران: نشر رامین.
- ۲۳- -----، (۱۳۸۲)، صهبای عرفان، تهران: نشر رامین.
- ۲۴- -----، (۱۳۸۲)، زن مظهر جمال خدا، تهران: نشر رامین.
- ۲۵- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، اصول الکافی، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۱.
- ۲۶- نیری، سیدقطب الدین محمد، ترجمه و شرح دعای صباح.